آذربایجان مقصود از این کلمه سرزمینی است که در شمال غربی ایران واقع شده و آبادترین قسمتهای آن بشمار میرود این سرزمین از مغرب به‌ترکیه از شمال بروسیه و از مشرق بدریای خزر و گیلان پیوسته است در خصوص لفظ آذربایجان مورخین اسلامی معتقد بوده‌اند که این کلمه از لغت آذروپایگان ترکیب شده و چون آذر دراصطلاح قدیم بآتشکده اطلاق میشده . آذربرزین . آذرگشسب . آذرنوش . دقیقی گوید بفرمان پیغمبر راستگوی سوی گنبد آذرآرید روی . و چون قبل از اسلام دراین ناحیه آتشکده‌ها بسیار بوده و آذرگشسب نیز که آتشکده بزرگ قدیم ایران است در آنجا قرار داشته این منطقه را آذربایگان یعنی پایگاه آتشکده لقب داده‌اند ولی مورخین امروزه بدین نتیجه رسیده‌اند که کلمه آذربایجان از لغت آتروپاتن گرفته شده و این کلمه چنانکه خواهیم گفت نام‌ساتراپ ایرانی است که در این ناحیه میزیسته این کلمه دریونان آتروپاتن خوانده شده ودرارمنی قدیم اتروپتکان آمده ودرفارسی بصورت‌آذربایگان آذربادگان که معرب آن آذربایجان است دیده میشود .

اهمیت آذربایجان همان بس که در حماسه‌های دینی ایران قدیم نقش مهمی را بازی میکند و درکتب پهلوی داستانها درخصوص آن آورده‌اند اگرچه این مطالب بصورت افسانه است ولی بطور حتم حاکی‌ازیك سوابق ممتد تاریخی است که در اعماق فراموشی فرو رفته است .

فردوسی که روایات خود را ازمتون پهلوی گرفته در داستان کیخسرو گوید : پس از آنکه سیاوش بدست افراسیاب کشته شد و ایرانیان به خونخواهی برخاستند افراسیاب کیخسرو فرزند سیاوش را که از فرنگیس دختر خود او بود بامادرش به‌پیران‌ویسه سپرد که بکشد ولی پیران آنها را در آنطرف دریای چین فرستاد و متواری ساخت . با اینکه رستم و

لشکریان ایران تمام خاك توران را اشغال کردند چون کیکاوس پادشاهی بدمنش بود و فره ایزدی نداشت اهریمن قحطی و خشکسالی بر ایران مستولی شد. گودرز که یکی از پهلوانان بزرگ بود درخواب دید که سروش باو دستور داد و گفت که چاره این بدبختی بدان بسته است که کیخسرو پسر سیاوش را بایران آورده بپادشاهی برگزینند گودرز فرزند خود گیو را بتوران فرستاد تا کیخسرو را پیدا کرده بامادرش بایران آورد ولی سلطنت کیخسرو بمخالفت طوس و طرفداران او برخورد چه آنها میگفتند فریبرز که پسر کیکاوس است باید ولیعهد شود بالاخره پس از پرخاشهای زیاد کاوس چنین رای داد که کیخسرو وفریبرز هر کدام بالشکری باردبیل بروند و دژبهمن را مورد حمله قرار دهند آنکه فروغ ایزدی داشت وبفتح آن نائل آمد بسلطنت برسد.

دو فرزند مارا کنون بادوخیل　　بباید شدن تا در اردبیل
بجائیکه آنجا دژبهمن است　　همه ساله پرخاش اهریمن است

ابتدا فریبرز بسپهسالاری طوس لشکر کشید و چون بحوالی دژبهمن رسید زمین همچو کرهٔ آتش گردید و سنانها برافروخت و بدنها از گرمی بسوخت ناچار تاب نیاورده روبفرار نهادند سپس کیخسرو بسپهسالاری گودرز باسپاه خود بدانجا رفت و برنامه‌ای نام یزدان نوشت و برنیزه بلندی بست و بگیو داد تابردیوار دژ نهاد و چون اینکار انجام یافت خروشی از دشت و کوهسار برخاست و جهان تیره و تار شد وپهلوانان جائیرا نمیدیدند و کیخسرو اسب برانگیخت و دژ را فتح نمود.

وزان پس یکی روشنی بردمید　　شد آن تیرگی سربسر ناپدید

پس از فتح کیخسرو بشهر رفت و دستور بنای آذرگشسب داد.

بفرمود خسرو بدان جایگاه　　یکی گنبدی تابابر سیاه

درازا و پهنای او ده کمند بگرداندرش طاقهای بلند
زبیرون چونیم ازتك تازی اسب برآورد و بنهاد آذرگشسب
نشستند گرداندرش موبدان ستاره شناسان و هم بخردان

درفصل هفده بندهشن . درخصوص آذرگشسب گوید که تاهنگام پادشاهی کیخسرو همواره پناه جهان بود و وقتی کیخسرو بتکده چیچست را ویران کرد آن آتش بریال اسب او فرونشست و بافروغ آن توانست بتکده را ویران کند و درهمان محل دربالای کوه اسنوند معبد آذرگشسب را بنا نهاد .

اما دریاچه چیچست همان دریاچه ارومیه است که در مذهب ایران قدیم مقدس بوده و پیغمبر بزرگ ایرانی زرتشت ازآنجا برخاسته ودین یکتاپرستی بجهان آموخته و در آخرالزمان نیز سه پسر از پشت زرتشت از کنار همین چیچست ظهور خواهد کرد که آخری آنها سوشیانت نام دارد و دنیا را از دروغ و زشتی نجات خواهد داد .

در جنگهای کیخسرو و افراسیاب یکبار دیگر نیز نام چیچست بمیان میآید و آن موقعی است که پس از محاصره بهشت کنگ بوسیله کیخسرو افراسیاب متواری میشود تا بالاخره درغاری درنزدیکی کوهی بدست هوم عابد گرفتارمیشودولی درراه ازهوم فرار کرده خودرا بدریای چیچست میاندازدو فرومیرود هوم نزد کیخسرو و کیکاوس که درآنوقت در آتشکده آذرگشسب بودند رفته ماجرا را بیان میکند کیخسرو به تدبیر هوم برادر افراسیاب راکه اسیر بوده به کنار چیچست میآورد از نالهٔ اوافراسیاب را مهر برادری میجنبد واز آب بیرون میآید و اورا گرفته با برادرش به کین سیاوش میکشند . از این قبیل حکایات که نمونهٔ قدمت تاریخ و اهمیت مذهبی وملی آذربایجان است در افسانههای باستانی ما فراوان میتوان یافت و میتوان مهمترین آنها را

همان ظهور زرتشت پیغمبر ایرانی از این منطقه دانست واما از نظر تاریخ قدر مسلم اینست که آذربایجان قدیمترین مظهر نژاد ایرانیست وقدیمترین سلطنت ایرانی دراین منطقه پیدا شده زیرا آذربایجان قسمتی از ماد قدیم است ودولت ماد قدیمترین دولت ایران باستان میباشد که برشمال و مغرب و مرکز ایران فرمانروائی کرده‌اند هرودوت مورخ یونانی میگوید طوائف ماد بشش دسته تقسیم میشدند که یکی از این دسته‌ها مغان بودند و همیشه روحانیت درخاندان مغان تمرکز داشته بنا براین چنانکه ملاحظه میکنیم یکی دیگر از مفاخر آذربایجان اینست که قبل از اسلام طلایه‌دار آئین و مرکز روحانیت و دین بشمار میرفته .

مادها که در زمان بسیار قدیم در این ناحیه سکونت کرده‌اند برای اولین بار اسم آنان در کتیبه سالمانسر پادشاه آشوری که مربوط به ۹ قرن قبل از میلاد است برده شده و ازسال ۸۳۸ قبل‌ازمیلاد مکرراً این کلمه را در کتیبه‌های آشوری بصورت مادی می‌بینیم که‌همچنین‌جا بمنزله‌رقیبی در مقابل دولت مقتدر آشور خودنمائی میکند بالاخره همین مادها درسال ۶۱۲ قبل از میلاد به‌قیادت هوخشتر سومین پادشاه مدی حکومت آشور را بکلی برانداختند و آخرین پادشاه آن سلسله ، آشورتیلیلانی ، مجبور شد خود و خانواده‌اش را در قصر نینوا آتش زند اهمیت تاریخی این فتح بحدیست که در توراة منعکس شده و در کتاب ناحوم که یکی از پیغمبران کوچك بنی‌اسرائیل است شرح قضیه آمده پس از این فتح دولت مدی شهرت جهانی یافت تاجائیکه یونانیان تمام ایران را سرزمین مد مینامیدند و حتی درعهد هخامنشی جنك خشایارشا راکه بسال ۴۸۰ قبل از میلاد روی داده جنك ماد نامیده‌اند.

در عهد هخامنشیان نیز آذربایجان مانند سابق یکی از قسمتهای ایالت مدی بود وچون اسکندر بر ایران‌مستولی شد از سال ۳۲۸ آتروپاتن‌ساتراپ

آن زیر بار نفوذ اجانب نرفت ودرتمام دوره سلوکیدها تاآغازمیلادمسیح استقلال خود راکه نماینده یك حکومت کاملا ایرانی بود حفظ کرد پایتخت این سلسله شهری بود که در کتب یونانی گادزا ودر زبان ارمنی وسریانی گدزك ودرفارسی کنجك خوانده شده که اعراب آنرا بتحریف جنزه نامیده‌اند ودر کتب اسلامی شیز آمده ومرکز آتشکده آذرگشسب بوده که پاره‌ای ازمحققین آن محل را باتخت سلیمان فعلی که در جنوب مراغه قراردارد یکی میدانند.

درایران قدیم سه آتشکدهٔ بزرك وجود داشته یکی آذر برزین در خراسان که آتشکده کشاورزان بوده یکی آذرفرابای در فارس که آتشکدهٔ روحانیان بوده سوم آذر گشسب که در آذربایجان مورد توجه سلاطین و بزرگان بوده وپادشاهان در موقع تاجگذاری پیاده بدانجا میرفتند. و دارای ثروت وذخائر سرشار بوده واهمیت مذهبی وموقعیت آن تا اواخرعهدساسانیان باقی بوده است.

دراواخر سلطنت خسرو پرویز در ٦٢٤ که ایران از رم شکست خورد هراکلیوس امپراطور روم آنجارا غارت کرد وثروت بی پایانی بدست آورد دراین آتشکده علاوه برنذورات مردم تمام سلاطین و بزرگان ایران هدایا میآوردند فردوسی درجنگ بهرام گور (٤٢٠ — ٤٣٩) باخاقان پادشاه هپتال گوید که وبهرام پیش ازجنگ بآذرگشسب رفت ودعاکرد وبعد از فتح مجدداً بدانجا آمد ونیایش کرد وباسنخر رفت وغنائم جنگ به بینوایان و لشکریان بخشید و هدایای قیمتی بآذرگشسب فرستاد:

بفرمود تا تاج خاقان چین — به‌پیش آورد مؤبد پاك دین
گهرها که بود اندر آن آژده — بکندند و دیوار آتشکده
بدر و بگوهر بیاراستند — سر تخت آذر به پیراستند

طبری نیز این قضیه را در تاریخ خود آورده واضافه میکند که شمشیر مرصع خاقان وبسیار ثروت بآذرگشسب بردند شاید علت همین ثروت سرشار بوده که محل آنرا گنج خواندند فردوسی در نامه که رسیم فرخزاد سپهسالار ایران ببرادر خود نوشته از زبان او چنین گوید که وقتی کار باضطرار کشید خواسته واسب وآنچه موجود است به گنجور آذرگشسب ببرند تا ازدستبرد اعراب محفوظ بماند.

همیدون گله هرچه‌داری ز اسب　　ببر سوی گنجور آذرگشسب

و نیز توصیه میکند که هنگام خطر بآذربادگان که محل بزرگان و آزادگان است پناه ببر.

همی تاز تا آذر آبادگان　　به جای بزرگان و آزادگان

این آتشکده تا دیری بعداز اسلام مشتعل بوده ویاقوت ازقول بودلف معر بن مهلهل که در اواسط قرن چهارم چندی در دربار سامانیان میزیسته و به چین سفر کرده گوید که درمیان مراغه وزنجان در کوهی که معادن طلا و نقره وجیوه وسرب و زرنیخ موجود بوده ازشهر شیز وآتشکده آن دیدن کرده واظهار میکند که هنوز آتشکده برپا است و تمام آتشهای زردشتیان درشرق و غرب از آن برافروخته میشود وگنبدی دارد که در بالای آن هلال نقره‌ای نصب شده وطلسم است واظهار تعجب میکند که چگونه این آتش مدت هفتصدسال است مشتعل‌مانده وخاکستری ندارد وخاموش نمیشود درهرحال درعهد ساسانیان آذربایجان بیش ازسایر نقاط مورد توجه و احترام سلاطین بوده وازنظر سیاسی ومذهبی فوق‌العاده بدان اهمیت میدادند پس‌از اسلام نیز روح سلحشوری وشهامت مردمان این سامان‌بدانها اجازه نداد که تحت نفوذ عرب قرار گیرند. وبااینکه ظاهراًدر۲۲ هجری این منطقه مفتوح گشت‌هیچگاه مستقیماً ازاوامر دربار خلفا اطاعت ننمود وهمیشه نهضت‌های ایرانی در گوشه وکنار آن موجب زحمت اعراب شده بود.

مشهورترین این نهضتها قیام بابك خرم دین است که در ناحیهٔ اردبیل میزیست ودر قلعه‌ای مستحکم که بذ نامیده میشد فرمانروائی میکرد بابك پیرو جاویدان بن سهل بود وبآئین مذهب زردشت ومزدك میرفت وپس از جاویدان ازسال ۲۰۹ تا ۲۲۳ با تازیان در زدوخورد بود وبالاخره در زمان معتصم به حیلهٔ افشین براو دست یافت وآتش این فتنه فرونشست درسال ۲۷۶ محمد بن ابی الساج قیام کرد و تا ۳۱۸ خاندان او که به خاندان ساجی معروفند براردبیل وبردع فرمانروائی داشتند.

درسال ۳۲۷ ابوسالم دیسم بن ابراهیم کردی سر بر داشت و در ۳۳۰ مرزبان بن محمد سالاری در اران وطارم وآذربایجان نهضت کرد وخاندان او که به بنی مرزبان یا سالاریان معروفند تاسال ۴۲۰ مستقل بودند واردبیل پایتختشان بود. شعبه دیگری ازهمین خاندان بنام روادیان از ۳۴۴ دراهر وزرقان مستقل شد وسپس از ۴۲۰ تا ۵۱۱ درگنجه فرمانرائی کردندروادیان پاشدادیان مروج دانش وادب بودند همچنین ابودلف شیبانی وجانشینان او که از ۳۷۲ تا ۴۵۸ در قسمتی از ارمنستان سالاری داشتند اسدی شاعر بزرگ طوسی از خراسان به گنجه آمد و برای این پادشاهان شعر سرود و کتاب فرهنگ لغات فرس وگرشاسبنامه را بامر همین پادشاهان تهیه نمود.

درتبریز نیز دراوائل قرن پنجم ابومنصور وهسودان وپسرش ابونصر محمد مملان را می‌بینیم که ازشعروادب حمایت میکردند وامام الشعراء قطران تبریزی مداح آنها است وناصر خسرو که بسال ۴۳۸ به تبریز آمده ازاو نام میبرد. قطران قدیمترین شاعر ایرانی است که درغیر منطقه خراسان وترکستان پیدا شده و این نیز یکی ازافتخارات آذربایجان است که پس از خراسان قدیمترین نقطه‌ایست که شعر وشاعری درآن ترویج شده. ودرمنطقه شروان نیز یزید بن مزید شیبانی که درسال ۱۸۵ ازجانب هرون گماشته شده بود

دم از استقلال زد و عنوان شروانشاهی بخود گرفت و فرزندانشان تا ۳۸۱ مستقل بودند وپس از آن منوچهر ابن یزید ازهمین خانواده در شماخی به پادشاهی نشست واین سلسله دوم شیروانشاهی است که تا سال ۴۵۵ حکومت کرده سپس بارسوم بازماندگان این خاندان در شماخی حکمرانی کردند که معروفترین آنها منوچهر است که در ۵۵۰ درشروان استقلال یافته وسلسلهٔ او که بنام خاقانیان معروف است تاسال ۷۸۲ روی کار بوده‌اند این پادشاهان نیز ازعلم وادب پشتیبانی کردند و ابوالعلای گنجوی وخاقانی دو شاعر بزرگ تربیت یافتگان درگاه آنهایند

خاقانی بی اغراق یکی ازشعراء نامی این کشوراست که از حیث استحکام بیان و کثرت اطلاعات تاریخی ولغوی اشعار او درادبیات فارسی بی نظیر است در قطعه‌ای از خود تعریف میکند.

چون فلك دورسنائی درنوشت — آسمان چون من سخن گستر بزاد
مبدع فحل ار برفت ازکشوری — مفلق فرد از دگر کشور بزاد
بو حنیفه اول شب در گذشت — شافعی آخرشب از مادر بزاد
آن شنیدستی که مرغ خانگی — دانه‌ای درخورد وپس گوهر بزاد

این شاعر در اواخرعمر به تبریز آمده وگویا باوخوش نگذشته است بالاخره خاقانی درهمین شهر بدرود حیات گفت ودر محله سرخاب در جائیکه به مقبرةالشعرا معروف بوده وعده زیادی ازادبا و دانشمندان مدفون شده‌اند ولی فعلا (جای آن معلوم نیست) دفن شده.

خلاصه . از این همه حکومتها باشکوه‌تر حکومت اتابکان آذربایجان است که از طرف سلجوقیان گماشته شده بودند و پس از ضعف آن سلسله از سال ۵۷۱ بوسیله شمس الدین محمد ایلدگز استقلال یافتند و از علم و ادب پشتیبانی میکردند ودربار آنان مرکز شعرای نامی ازقبیل نظامی وظهیرفاریابی و دیگران بود.

در حملهٔ مغول جنگهای‌خونین بین سلطان جلال‌الدین مینك‌برنی‌ومغولان رویداد که هیچگاه از تاریخ آذربایجان جدا نبوده و پس از وی نیز حسن‌تدبیر آذربایجانی نگذاشت که این منطقه مانند سایر نقاط ایران درزیرپای لشکریان مغول ویران شود و بهمین جهت از فتنه مغول کمتر خرابی دید ومرکز ایلخانان مغول گشت هلاکو درمراغه بتدبیر خواجه نصیرالدین طوسی رصدخانه بزرگی ساخت و کتب زیاد و اسباب و آلات علمی و نجومی که از فتح بغداد بدست آمده بود درآنجا متمرکز نمود. در دوره ایلخانان تبریز شوکت و شکوهی بیمانند داشت و بناهای بزرگی درآن بوجود آمد که مهمترین آنها شنب غازان. ربع رشیدی ارك و مسجد علیشاه است. ربع رشیدی را رشیدالدین فضل‌الله‌همدانی وزیر معروف بنا نهاد و در آنجا کتابخانه و مریضخانه و اوقاف زیاد وجود داشته و بعداً بوسیلهٔ جانشینان مغول ابنیه و آثاری درآنجا علاوه شده بطوری که در قرن هشتم شهر تبریز زیباترین و آبادترین و پرجمعیت‌ترین شهرهای ایران بوده و کمال خجندی شاعر معروف در یك رباعی نسبت به‌تبریز اظهار اشتیاق نموده و از چند محله معروف آن زمان نام میبرد.

تبریز مرا راحت‌جان خواهدبود پیوسته مرا وردزبان خواهدبود
تا درنکشم آب چرنداب‌وگجیل سرخاب‌زچشم‌من‌روان‌خواهدبود

پس از ضعف ایلخانان از سال ۷۱۸ تیمورتاش ابن چوبان وزیرالجایتو مستقل شد و حکومت چوپانیان راکه تا ۷٤۵ در تبریز فرمانروائی میکردند روی‌کار آورد و بعد از آل‌جلایر حکمفرما شدند تانوبت به‌تیمور رسید واودر لشکرکشی‌های خود بروسیه وآسیای صغیر آذربایجان را مرکز سوق‌الجیشی خود قرار داده بود. از مفاخر آذربایجان یکی عارف بزرگ شیخ صفی‌الدین اردبیلی است که بخواهش او تیمور عده‌ای از ترکان راکه از آسیای صغیر کوچانده بود در اطراف اردبیل متمکن ساخت و همین ترکان بودندکه در

سایه ارادت بشیخ هسته مرکزی قزلباش را تشکیل داده درزمان شاه‌اسماعیل صفوی استقلال ایران را تضمین کردند اگرچه درفاصله بین تیمور و صفوی از سال۸۰۷سلسله‌های قره‌قویونلو آق‌قویونلو یابایندری حکومت کرده‌اندولی فرمانروائی آنها بحدود آذربایجان محدود بوده اما دراوائل قرن دهم که شاه‌اسماعیل‌صفوی قیام کرد تمام ایران بآذربایجان پیوست فداکاریهای آذربایجانی بیشتر از این زمان ببعد شروع میشود چه همیشه مورد تجاوز و تعرض دولت عثمانی قرار میگرفته و ناچار بواسطهٔ روح شهامت و میهن‌پرستی باآنان پیوسته در زد و خورد و کشمکش بود.

حملات عثمانی بترتیب ذیل. در ۹۲۱ در زمان شاه اسماعیل — در ۹۴۲ و ۹۵۰ و ۹۵۳ و ۹۵۹ و ۹۶۱ در عهد شاه طهماسب در ۹۸۶ و ۹۱۶ در دورهٔ شاه محمد خدا بنده — در ۱۰۱۰ و ۱۰۱۲ در زمان شاه عباس بزرگ — در ۱۱۲۵ و ۱۱۲۸ هنگام تسلط افاغنه آذربایجان مورد حمله عثمانیان واقع شده و در هر دفعه بافداکاری بمقاومت دلیرانه که غالبا باخونریزی‌های مدهش توأم بوده خودرا نجات داده تابالاخره نادرشاه بکلی دست دولت عثمانی را از خاك آذربایجان کوتاه کرد و همین پادشاه بود که نظر بموقعیت مهم آذربایجان در دشت مغان بزرگان ایران راگردآورده تاجگذاری کرد پس از مرگ نادر تا سال ۱۱۷۵ این‌منطقه دچارهرج‌ومرج بود وبنیروی کریمخان‌زندروی‌امنیت‌یافت.

آقا محمد خان قاجار در لشگر کشی بگرجستان درسالهای ۱۲۰۹و۱۲۱۱ بآذربایجان آمد ودربار دوم در آنجا کشته شد پس ازآن فتحعلی شاه بسلطنت رسید و در زمان این پادشاه روسهای تساری بار اول از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ و بار دوم از ۱۲۴۰ آذربایجان را مورد حمله قرار دادند و باوجود فداکاریهای رشیدانه که شد بالاخره بحکم غلبه قوی برضعیف دو معاهده منحوس گلستان و ترکمانچای بسته شد و قسمت عمده‌ای از آذربایجان بروسیه پیوست از آن

بعد تاسال ۱۲۹۷ ظاهراً در این منطقه آرامش حکمفرما بود ودراین سال شیخ عبداله کرد درمغرب و جنوب و غربی بنای تاخت و تاز گذاشت و این ناامنی تا انقلاب مشروطیت باقی بود درسال ۱۳۳۵ یکباردیگر عثمانیها بنواحی آذربایجان دست اندازی کردند ولی بزودی در نتیجهٔ مقاومت فرزندان دلیر این منطقه مجبور بعقب نشینی شدند در ۱۳۲۶ پس از توپ بستن مجلس آزادیخواهان آذربایجان برای بدست آوردن مشروطه قیام کردند و باز این منطقه دچار ناامنی گشت دولت تزاری روس که همیشه عقب فرصت میگشت از موقعیت انقلابی ایران سوء استفاده نموده و در امور داخله آذربایجان بنای دخالت را گذاشت و این مداخله ازسال ۱۳۳۰ ببعد شدت گرفت تاجائیکه آزادیخواهان را علناً در شهر تبریز بدار آویخته و مجازات کردند.

در ۱۳۳۲ که جنگ بین‌المللی اول درگرفت بااینکه ایران بیطرف بود آذربایجان یکی از میدانهای جنگ شد و سپاهیان عثمانی و روس در اینجا بجان هم افتاده بودند و درنتیجه مردم بیچاره آذربایجان را دچار کشتار وقحطی و ناامنی میساختند در ۱۲۹۹ شمسی شیخ محمد خیابانی قیام کرد ولی در ۲۷ شهریور همان سال این نهضت خاموش شد پس از آن نیز کشمکش و کشتار طوائف ترک و کرد در این ناحیه اسباب ناراحتی مردم را فراهم کرد و حتی در سال ۱۳۰۰ شمسی هرج‌ومرج این‌سامان بجائی‌رسیده بود که لاهوتی کرمانشاهی که فرماندهی یکعده از سپاهیان مامور آذربایجان را بعهده داشت برعلیه حکومت مرکزی سربرداشت و چون کار براو سخت شد بروسیه فرار کرد بار دیگر سرکشی کردان مغرب و جنوب غربی به سرکردگی اسماعیل‌آقا سمیتقو شروع شد که موجب هرج‌ومرج و خونریزی گشت و تا ۱۳۰۶ این وضعیت ادامه داشت در این میان طوائف مسلح در گوشه و کنار اسباب ناامنی و هرج ومرج شده بودند و در نتیجهٔ مجاهدات دولت ایران کم کم دست آنها کوتاه شد و

آذربایجان از نو در دامن امن و آسایش آرامید بدبختانه اوضاع شهریور ۲۰ که در نتیجه جنگ جهانی دوم پیش آمده بود باز موجب شد که غائله آذربایجان پیش آید و این منطقه آشفتگی و ناامنی خودرا از سر گیرد و در نتیجه چنانکه دیدیم یکسال تقریبا گرفتار بود و میدان فعالیت خطرناکی برای جاسوسان بیگانه و اجنبی‌پرستان بود خوشبختانه خدای ایران یار بود و اوضاع سیاسی مساعدت کرد و بهمت مردان میهن پرست و در نتیجهٔ مجاهدت مدبرانه دولت وقت این غائله بخوبی خاتمه یافت و سیاهروئی به‌بیگانه پرستان ماند اکنون درست سه سال از آن تاریخ میگذرد که سپاهیان رشید و شاه‌پرست ایرانی از ارتفاعات قافلانکوه مانند اجل معلق سرازیر شده و تیشه برریشه بدخواهان زدند جای انکار نیست که خود اهالی رشید آذربایجان در این قضیه رل مهمی بازی نموده و کمکهای شایانی بسربازان دلیر کردند نکته‌ای که در پایان این خطابه باید تذکر دهم و در حقیقت نتیجه این سخنرانیست اینکه آذربایجانی همانطور که در تمام خلال ادوار تاریخی خود فداکاری کرده و خودرا بافتخار و سربلندی نگاهداشته موظف است که در این ایام آشفته نیز از فداکاری خودداری نکند و بانهایت دلگرمی و کوشش سعی کند تااین کشتی را ازدریای متلاطم سیاست کنونی بساحل آرام برساند ما همه موظفیم باجدیت برای میهن و شاهنشاه که نماینده میهن است فداکاری کنیم و بنا براین عقل اجازه میدهد که اغراض خصوصی و کودکانه را کنار بگذاریم و بانهایت متانت ازمنافع خود چشم بپوشیم. اگر ملاحظه میکنید اکنون نواقصی در کار است عوض عیبجوئی همکاری کنید تااین نواقص مرتفع شود یکی ازاقدامات مفیدی که امروزصورت واقعی بخود گرفته تاسیس دانشگاه است که باوجود نواقص فعلی بتصدیق تمام خارجیان که بتبریز آمده‌اند در حدود خود قابل توجه و مورد تقدیر است و البته در پیشرفت این مؤسسه منویات شاهنشاه و مساعدت فرمانده معظم نیرو و

همکاری نمایندگان محترم دولت و مخصوصا فداکاری یکمده استادان دانشمند و عناصر فاضل که حاضر شده‌اند از زندگی خود صرفنظر کرده و بآذربایجان بآیند قابل توجه و تقدیر است و ما منتظریم در سایه تشویق اهالی غیور و فضیلت‌دوست آذربایجان در آینده بتوانیم برای این بنگاه علمی قدمهای برجسته و مؤثری برداریم .

باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است